

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فووداری فرمایید.

# אברהם אבינו

יישב

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فووداری فرمایید.

24 کیسلو 5781

## گفتاری روشنگر

صورت وقت داشته باشند ، مردم بیشتری را به راه عبادت خداوند دعوت نمایند.

ولی با این حال ، هم اوراهام آوینو و هم بیصحاق آوینو از خداوند دستور گرفتند در این دنیا به صورت غریبه زندگی نمایند و بر طبق همین دستور عمل کردند.

تا این مرحله نیز زندگی یعقوب آوینو به گونه‌ای بود که نتوانست به راحتی زندگی نماید و همواره با سختی و مشکلات مواجه بود ، یا در حال فرار بود و یا در سرزمین غربت زندگی می‌نمود. حال در سن صد و شش سالگی و پس از پشت سر گذاشتن این همه رنج و سختی در زندگی ، مخصوصاً رویارویی با لاوان و عساو ، او می‌خواست زندگی راحتی داشته باشد. و در اینجا از یعقوب آوینو شکایت می‌شود چرا به مانند دیگر پدران مقدس رفتار ننمود و خود را در این سرزمین غریبه حساب نکرد و بدین ترتیب ، سختی و رنج یوسف همدیق از راه می‌رسد.

در فصول پدران می‌خوانیم:

”این دنیا به مانند یک راهرو قبل از سالن می‌ماند ، قبل از رسیدن به سالن ، خود را در راهرو آماده نما.“

در این صورت ، این فرمان ”خود را در این دنیا غریبه حساب کردن“ بر هر یهودی واجب است و تا وقتی که ماشیخ ظهور نماید ، این فرمان ادامه دارد و همواره باید این را در نظر داشت که در این دنیا فقط میهمان و غریبه هستیم و برای خوشگذرانی به این دنیا نیامده‌ایم ، بلکه هدف از آمدن به این دنیا ، انجام توراہ و میصوهای آن است تا در دنیای آتی ، پاداش و دستمزد میصوهای که در این دنیا انجام داده‌ایم را دریافت نماییم.

در این پاراشا می‌خوانیم یعقوب آوینو پس از پشت سر گذاشتن تمام سختیها با لاوان ، برگشتن از خاران و مقابله با عساو ، به سرزمین پدری خود رسید و در آنجا ساکن گردید.

تفسیر کلی یاقار بر توراہ می‌پرسد:

چرا توراہ توضیح می‌دهد یعقوب آوینو به سرزمین پدری خویش ، سرزمین کنعان آمد؟ مگر نمی‌دانیم سرزمین پدری یعقوب آوینو ، همان سرزمین کنعان است؟

وی در پاسخ توضیح می‌فرماید:

یعقوب آوینو انتظار داشت در سرزمین کنعان به راحتی زندگی نماید و هیچ سختی تحمل نکند ، درست برعکس پدر خود که همواره احساس می‌کرد در این سرزمین غریبه است و حتی یک روز هم به راحتی زندگی نکرد. خداوند نیز به بیصحاق آوینو گفته بود در این دنیا به دنبال زندگی راحت نباشد ، بلکه همواره خود را به عنوان غریبه حساب کند. اوراهام آوینو نیز به مانند غریبه در این دنیا زندگی می‌کرد و هیچ وقت احساس نکرد در این دنیا ، مکان دائمی دارد. ولی یعقوب آوینو این رفتار پدران را سرمشق خود قرار نداد و به همین جهت سختی و رنج یوسف برای یعقوب آوینو اتفاق افتاد.

شگفتی در این است که مطمئناً یعقوب آوینو و دیگر پدران مقدس نمی‌خواستند به معنای امروزی ، زندگی راحت و آسوده‌ای داشته باشند ، به این مفهوم که بدون هیچ زحمتی روی مبل تکیه دهند و تمام اعمال و فعالیتها به وسیله تکنولوژی و فرستاده‌های گوناگون انجام شوند. تنها درخواست پدران مقدس این بود که به راحتی بتوانند به عبادت خداوند مشغول گردند و توراہ بیاموزند و به این

1 اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی) روزمره دارید از اتمام لطف

خود به ما دریغ ننمایید. 6.6. 50465 16171111 پست الکترونیکی [davidsbeam@gmail.com](mailto:davidsbeam@gmail.com)

و وسایل خانه و چه از لحاظ سبک زندگی و غیره. این موارد باعث می‌شوند فراموش نماییم هدف اصلی، دنیای آخرت و نه این دنیای فانی است.

در مورد هاراو دوب یافته روحش شاد تعریف شده در مراسم تشییع جنازه، اولین شخصی بود که صحبت می‌کرد و همواره مختصر و مفید توضیح می‌داد که در یک مراسم تشییع جنازه هستیم و این مراسم یادآوری می‌کند در این دنیا، به صورت دائم زندگی نخواهیم کرد، بلکه به این دنیا آمده‌ایم تا برای دنیای باقی تورا و میسوا جمع آوری نماییم. باید مطمئن باشیم هیچ کس تا ابد در این دنیا زنده نخواهد ماند. پس هر چه زودتر باید دست به کار گشت و برای دنیای باقی توشه راه تهیه نمود.

آرزو داریم همگی به زندگی خوب و عمر طولانی مزکی شویم و همواره به یاد داشته باشیم هدف اصلی دنیا آخرت و نه این دنیای زودگذر است.

حال آمادگی برای دنیای باقی و تهیه توشه راه از تورا و میسوا بستگی به احساس فرد در این دنیا دارد. شخصی که فکر می‌کند به این دنیا آمده تا از این دنیا لذت ببرد، پس در وضعیتی زندگی می‌کند که نمی‌تواند خود را برای عالم باقی آماده نماید. و شخصی که احساس می‌کند در این دنیا غریبه است و این دنیا برای او غربت است، پس می‌داند هدف اصلی، دنیای باقی است و با این دید، با آموزش تورا و انجام میسوا، خود را برای دنیای باقی آماده می‌نماید.

متأسفانه، در این دوره از این احساس بسیار دور هستیم و اطراف ما پر از افرادی است که مرتباً زحمت کشیده تا راحتی و خوبیهای این دنیا را به دست آورند. از سوی دیگر، تبلیغات گوناگون ما را احاطه کرده‌اند و هر شرکتی، سعی دارد با محصولات پر زرق و برق خویش، توجه را جلب نموده و پیشنهاد می‌دهد چطور بیشتر از این دنیا لذت ببریم، چه از لحاظ خوردن و نوشیدن، چه از لحاظ پوشاک

## مسائل این دنیا و آخرت

دلیل، همواره خد-اوند با یوسف همدیق بود و در هر کار و فعالیتی که یوسف همدیق به آن مشغول می‌شد، خد-اوند او را موفق می‌کرد و در نظر همه، یوسف همدیق خوب و موفق بود، حتی وقتی که یوسف همدیق در سیاهچال و زندان بود، خد-اوند نظر مسئول زندان را به او جلب نمود، زیرا هر شخصی که به تورا مشغول می‌شود، خد-اوند آبروی او را در نظر دیگران بالا می‌برد.

سوم: به سبب مقاومت و موفقیت در این آزمایش، خد-اوند یوسف همدیق را نجات داد و درجه و مقام وی را بالا برد و او را پادشاه کل مصر و به عبارتی فرمانروای کل دنیا نمود. این باید سرمشق همه باشد و بدانیم در صورت سربلند بیرون آمدن از آزمایشات، خد-اوند ما را از این گالوت نجات داده و از گرفتاریهای خود نجات پیدا می‌کنیم.

ما نیز به مانند یوسف همدیق، باید از زمان خالی و اوقات فراغت خویش نهایت استفاده را برده و از این زمانها، برای آموزش تورا و انجام میسواهای خد-اوند استفاده نماییم.

در این پاراشا می‌خوانیم یوسف همدیق به خانه پوطیفر آمد تا به مسائل خویش رسیدگی نماید و همسر پوطیفر به نزد او آمد و او را وادار به نزدیکی نمود و لباس او را گرفت. ولی یوسف همدیق لباس خود را در دست او رها نمود و فرار کرد.

هخافص خیم در این باره می‌نویسد: در ایام شبات، یوسف همدیق دست از کار می‌کشید و با خود، آن تورا را که از یعقوب آوینو آموخته بود را دوره می‌کرد.

همین است که تورا می‌فرماید:

”یوسف به خانه آمد تا به مسائل خود رسیدگی نماید.“

چون فقط تورا و میسواهای آن است که برای فرد باقی مانده و دیگر مسائل این دنیا، در همین دنیا باقی می‌مانند. تورا این جمله را نوشت تا چند مورد را یاد دهد:

اول: این آموزش تورا بود که یوسف همدیق را از گناه نجات داد، و هم چنان که دانشمندان تورا می‌فرمایند، تورا، انسان را از رنج و درد نجات می‌دهد و از شخص در برابر گناه حفاظت می‌نماید.

دوم: تا دوران دور، تورا به ما می‌آموزاند که رفتار یوسف همدیق با خد-اوند و رفتار خد-اوند با یوسف همدیق چگونه بود. یوسف همدیق با تمام قلب و جانش خد-اوند را عبادت می‌کرد و به همین

## شخصیت درون

شگفت‌زده شده بود ، دستور داد روزانه ، نصف نان تازه به داووعا بدهند.

چند ماه بعد ، پادشاه تصمیم گرفت ارزش تمام سنگهای قیمتی دربار خود را بداند. در حین بررسی ، دستور داد داووعا را به نزد او بیاورند. وقتی داووعا به دربار آمد ، پادشاه به داووعا گفت: "به نظر تو ، کدام یک از این سنگها با ارزش‌تر از دیگر سنگها است؟" داووعا نگاهی به سنگها انداخت و گفت:

"پادشاه ، به نظر شما ، کدام یک از این سنگها از همه با ارزشتر است؟"

پادشاه یکی از بزرگترین و زیباترین سنگهای مقابل خود را برداشت و گفت: "به نظر من ، این سنگ از تمام سنگها با ارزش‌تر است." داووعا آن سنگ قیمتی را گرفت ، او را از هر جهت لمس کرد و گفت: "پادشاه ، این با ارزش‌ترین سنگ شما نیست ، زیرا درون این سنگ یک کرم زندگی می‌کند و دیر یا زود این سنگ ترک می‌خورد و می‌شکند."

پادشاه دستور داد تا سنگ را بشکنند و در مقابل چشمان متعجب پادشاه ، کرم کوچکی در درون سنگ پیدا شد.

پادشاه دستور داد روزانه ، یک نان کامل به داووعا بدهند. از آن روز به بعد ، وقتی پادشاه کاری نداشت ، داووعا را صدا می‌زد و آنها در مورد مسائل گوناگونی با هم صحبت می‌کردند. یک روز ، صحبت آنها به آب ، دریا و اقیانوس کشیده شد و پادشاه از داووعا پرسید:

"آیا می‌توانی به من توضیح دهی چگونه کشتی روی آب شناور است و غرق نمی‌شود؟"

داووعا در جواب گفت: "پادشاه ، من دلیل را می‌دانم ، ولی من را ببخشید چون نمی‌توانم ، یعنی اجازه ندارم دلیل آن را برای شما توضیح دهم."

پادشاه با عصبانیت پرسید:

"چرا اجازه نداری به من توضیح دهی؟!"

داووعا با ملایمت در پاسخ گفت:

"پادشاه ، خود شما دستور دادید نباید فیزیک آموخت یا آموزش داد. اگر اجازه دهید فیزیک آموزش دهم ، برای شما اصل ارشمیدس را

چند پلیس و نگهبان با سر و صدای بسیار وارد خانه داووعا ، دانشمند یونانی شدند و او را از تخت بلند کرده و کشان کشان ، به کالسکه بردند. داووعا بدون هیچ مقاومتی و با سکوت همراه آنها می‌رفت. آنها به کالسکه رسیدند و فرمانده پلیسها در آنجا منتظر بود. در همین حین ، آرتور که نانوا بود ، دوان دوان به طرف آنها آمد و گفت: "به چه علت این دانشمند را دستگیر می‌کنید؟"

فرمانده با بی‌حوصلگی جواب داد:

"او امر پادشاه را زیر پا گذاشته است."

آرتور با عصبانیت فریاد زد و رفت.

تازگیها ، پادشاه یونان دستور داده بود نباید به آموزش فیزیک و ستاره‌شناسی مشغول شد. همه مردم به این قانون خندیدند و پادشاه کم‌درک را مورد تمسخر قرار می‌دادند. هیچکس فکر نمی‌کرد یک روز پادشاه ، این قانون را عملی نماید و دانشمندان را دستگیر کند ، آن هم دستگیری داووعا که دانشمندی عاقل و ارزشمند بود.

چند ماهی گذشت و پادشاه یونان ، پادشاه اسپانیا را در یکی از جنگها همراهی کرد. به عنوان تشکر ، پادشاه اسپانیا یک اسب اصیل به او هدیه داد.

پادشاه یونان می‌خواست ارزش واقعی این اسب را بداند ، پس نگهبان اسبها را صدا زد و نظر او را در این باره پرسید. نگهبان در پاسخ گفت:

"من ترجیح می‌دهم این سؤال را از داووعا که الان در سیاهچال زندانی است بپرسید ، زیرا دانش او از من بسیار بیشتر است و تجربه زیادی در این زمینه دارد."

پادشاه موافقت کرد و دستور داد ، داووعا را به نزد او آورند. داووعا به دربار پادشاه آمد ، اسب را از چند جهت خوب بررسی نمود و گفت:

"پادشاه ، واقعاً این اسب بسیار اصیل و خوش‌نژاد است ، ولی به نظر من ، این اسب با شیر خر بزرگ شده و به همین سبب ، قدرت او به مانند دیگر اسبها نیست."

پادشاه یونان دستور داد تا این مورد را بررسی کنند و واقعاً معلوم شد چند روز پس از به دنیا آمدن این اسب ، مادر او مرده و این اسب در بین خران و واقعاً با شیر خر بزرگ شده است. پادشاه که از این مورد

این سنگ ، کرم در درون دارد. پدر شما یک نانو بود و این را از طبیعت شما فهمیدم ، زیرا هم چنان که پدر شما عادت داشت به من نان بدهد ، شما نیز به عنوان پاداش به من نان دادید. اگر واقعاً یک شاهزاده بودید ، به من طلا و جواهر می‌دادید و فوراً من را آزاد می‌کردید.

پادشاه هدایای ارزشمندی به داووعا داد و به وزیران خود دستور داد تا او را تا خانه همراهی نمایند.

در این پاراشا می‌خوانیم یعقوب آوینو تمام دانش توراه را که از شم و عویر آموخته بود ، به یوسف هصدیق یاد داد و این مورد نشان می‌دهد طبیعت یعقوب آوینو با توراه آمیخته شده و به همین جهت با ارزش‌ترین دارایی خویش را که همان توراه بود ، به فرزند عزیز خود ، یوسف هصدیق داد.

مورد دیگر اینکه شلومو هملخ در کتاب میشلی (فصل بیست و یکم) می‌فرماید:

”نقره و طلا را با کوره آتش می‌سجند و آدم را بر طبق تعریف او.” به این مفهوم که شخص وقتی از موردی تعریف می‌کند و یا عملی را با اشتیاق انجام می‌دهد ، به همه نشان می‌دهد چه شخصیتی در درون او نهفته است. پس قبل از انجام عمل یا گفتن حرفی ، لازم است فکر کنیم چه نوع شخصیتی را می‌خواهیم از خود به نمایش بگذاریم.

برگرفته از "شالوم لعم"

بازگو می‌کنم و شما خواهید فهمید چرا کشتی روی آب شناور است.”

پادشاه در جواب گفت: ”راست می‌گویی ، من این قانون را باطل می‌کنم و تو آزادی به خانه خود برگردی و فیزیک بیاموزی یا تدریس کنی. ولی قبل از این که بروی ، به من بگو من فرزند چه شخصی هستم.”

داووعا به زمین خیره شد و گفت: ”خوب شما پادشاه هستید و فرزند پادشاه قبلی می‌باشید.”

پادشاه با عصبانیت گفت: ”یا اینکه اشتباه می‌کنی و یا این که می‌ترسی حقیقت را بگویی.”

پادشاه مکثی کرد و گفت: ”من خوب می‌دانم فرزند پادشاه قبلی نیستم ، پادشاه و ملکه قبلی نتوانستند صاحب فرزندی شوند و من را به عنوان فرزند خود قبول کردند. پس به من بگو پدر واقعی من کیست؟”

رنگ از رخ داووعا پرید و من من کنان گفت:

”شما فرزند نانو هستید ، یک نانوای ساده.”

پادشاه با تعجب گفت: ”لازم نیست ثابت کنی که پدر من نانو بوده ، زیرا تا الان ثابت شده حرفهای تو دقیق و درست است ، فقط به من بگو چطور می‌دانی پدر من نانو بوده و نیز بگو جواب دیگر سوالات را از کجا می‌دانستی.”

داووعا در جواب گفت: ”گوشهای آن اسب افتاده بودند و این نشان می‌داد ، شیر ماده خر نوشیده و با این شیر بزرگ شده است. آن سنگ قیمتی ، برعکس طبیعت یک سنگ ، گرم بود و فقط یک موجود زنده می‌تواند آن را از درون گرم کند و به این صورت فهمیدم

## قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای

برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

\* **پرو شالییم:** گنولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

\* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴۰ \* **کفر سابا:** آقای مروتی کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲۰

\* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲۰ \* **بیطار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۱۴۲۸۹۳۶-۵۴۰

\* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)